

روایت آتش

نظری بر یک زندگینامه داستانی و نوانتشار برای شهید سید مجتبی نواب‌صفوی

«روایت آتش»

باتکیه بر اسناد تاریخی

■ سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تلاش دارد تا با استفاده از قالب داستان، به بازروایی زندگی و زمانه شهید سید مجتبی نواب‌صفوی رهبر فدائیان اسلام بپردازد. این مهم درخو توجه است که به‌رغم حملات فراوان مخالفان حکومت دینی به آن شهید نامور، علاقه جوانان به مطالعه درباب حیات آن بزرگ‌افزون گشته و در پاسخ به این نیاز، آثار متنوعی به رشته تحریر درآمده‌است. «روایت آتش» ازسوی هاجر صفاییه تألیف شده‌و انتشارات شهید کاظمی، آن را روانه بازار کتاب ساخته‌است. تارنمای ناشر در باب مضمون و محتوای این دفتر، به نکات بی‌آمده‌اشارت برده‌است:

«شهید سید مجتبی نواب صفوی، یکی از چهره‌های تأثیرگذار تاریخ معاصر ایران است. شخصیتی که اندیشه و عمل او، بر جریانات مذهبی، سیاسی و فرهنگی پس از خود اثر گذاشت. مطالعه کتاب روایت آتش، تنها بازخوانی زندگی یک شهید نیست، بلکه آشنایی با ریشه‌های فکری و معنوی نهضت‌های اسلامی معاصر است. مبارزه را به‌ر خواننده ار به درک عمیق‌تری از مفهوم مبارزه در راه ایمان، عدالت و آزادی می‌رساند. از زمانی که جامعه نیازمند الگوهای اصیل از شجاعت و تعهد است، هاجر صفاییه با قلمی روان و داستانی، با تکیه بر اسناد و مصاحبه‌های معتبر، تصویری زنده از مردی ارائه می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌اش گفت: «اولین آتش را در دل ما نواب روشن کرد.» این کتاب نه فقط یک زندگینامه، بلکه روایتی از ساده‌زیستی طلیگی، ارتباط با بزرگان زمانه و عزم راسخ برای دفاع از اسلام و وطن است. شهید نواب‌صفوی به‌عنوان

در شانزدهمین روز از آذر ۱۳۳۲، خشم عمومی از آغاز سلطه همه جانیه امریکا بر ایران، از روزنه دانشگاه تهران خودنمایی کرد و نتیجه آن، سه قطره خونی بود که بر ساحت آن چکیدا



است تا با ارائه تحلیلی تاریخی از این رخداد، لوازم فکری و عملی آن را در دوره اکنون بررسی و بازنمایی نماید. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ ۳.پله خون آلود دانشگاه فنی!

هر سال، با فرا رسیدن آذرماه ورزش نسیم صرد صبح‌های دانشگاه، یاد آن سه قطره خون، از دل تاریخ زنده می‌شود. سه جوانی که در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲، در آستانه دانشکده فنی دانشگاه تهران، رو به جادوانگی نهادند. آن رویداد تاریخی، برشی از وجدان جمعی ماست. روزی که دانشجو برای آغازین بار در تاریخ معاصر ایران، خود رانه صرافا به عنوان راوی اندیشه که فاعل آن نشان داد و دانشگاه، از عمرانی در خیابان امیرآباد، به حافله زنده آزادی و عدالت مبدل شد. شانزدهم آذر نه یک خاطره که جوهره تاریخ معاصر ماست که نشان می‌دهد، علم اگر با وجدان توأم گردد، چگونه تأثیر می‌یابد و سه قطره خون بر زمین دانشگاه، چگونه آیین مسئولیت می‌یابد و سه قطره نسل‌ها می‌شود. از مرداد ۱۳۳۲ تا امروز، از اعتراض علیه استبداد تا پرشگری درباره بحران معنا، این روز هر ساله یادآوری می‌کند که دانشجوی امروز، با پیام آن سه قطره خون چه کرده‌است؟

آن حاده‌ها اما بیش از یک اعتراض متعارف سیاسی بود. در ورای گلوله‌ای که شلیک شد و خونی که بر زمین ریخت، معنایی پنهان است که امروزه نیز نفس می‌کشد! کار بردی در هنگی دارد، چه حافظه نسل‌ها با آن تغذیه شده‌است. ما هر ساله در ۱۶ آذر، با یاد آن سه شهید، میزان سلامت وجدان خویش را می‌سنجیم! دانشجوی دیگر فقط مخاطب کتاب و استاد نیست، او آییندار دردهای جامعه است و در هر دوره، باید بداند چه می‌بیند و چه بازتاب می‌دهد. در ورای غبار تاریخ رسمی، آن سه قطره خون نه شعار که نشانه‌اند؛ نشانه پیوستگی میان وجدان مدنی و جوانی. در روزهایی که فضای سیاسی کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد، آکنده از خفگان بود، دانشگاه تهران تنها نقطه باقیمانده برای تنفس آزاد اندیشه قلمداد شد. آنچه در ۱۶ آذر رخ داد، انفجار یک سکوت و پاسخی به واقعیت تلخ تحقیر ملی بود. دانشجویان نقش آفرین، نه حزب داشتند، نه رسانه و نه فرصتی برای

«سه قطره خون»، می‌توانند عنوانی نمادین برای بیداری فرهنگی جامعه باشد. از آن روز تا امروز، دانشگاه همواره از مایه‌شگاه اخلاق عمومی بوده‌است. یادمان این روز نه برای تکراری ملال آور که برای این پرسش است: آیا دانشجوی هنوز آنقدر مسئول هست که بباید؟ و آیا جامعه صدای او را می‌شنود؟ اگر پاسخ آری باشد، آن سه‌نام هنوز زنده‌اند و گرنه، باید دوباره از آغاز حرکت کرد و ساخت!

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



«سه قطره خون»، به مثابه یادآور رسالتی تاریخی

انفجار یک سکوت که استعمار ستیزی را عینیت داد

باشد، نه صرفاً کارگر فنی! اما گذر زمان، دوگانه‌ای تلخ ساخت: علم رشد کرد اما وجدان عقب نشست! از دهه ۵۰ تا امروز، جایگاه دانشگاه از سنگر اخلاق، تبدیل به محل زیست روزمره شده‌است! انقلاب اسلامی با همه پیچیدگی‌هایش، دانشگاه را از یک میدان اعتراض، به عرصه‌ای برای تولید اندیشه مبدل نمود. دهه ۶۰، اگر چه با التهاب سیاسی آغاز شد اما در عمق خود حامل یک مسئولیت تازه بود: تربیت نسلی که باید میان عدالت و تخصص، تعادل برقرار می‌کرد. جنبش دانشجویی این دوران، نه تنها در نقد قدرت، بلکه در هزیمانی با سازندگی کشور شکل گرفت. دانشجوی خود، نیروی عمران و فرهنگ بود. زیر سازندگی تا انجمن‌های اسلامی، از حلقه‌های مطالعات اندیشگی تا حضور فعال و روشنگر در رسانه‌ها، دهه‌های ۷۰ و ۸۰، نسل جدیدی را پرورآورد که دغدغه‌آزادی را به عدالت تار کرد. جنبش‌های دانشجویی، از سیاسی بودن صرف، فاصله گرفتند و به پرسش‌های فرهنگی، اجتماعی، زیست‌محیطی و جنسیتی پرداختند. این تحول، ادامه طبیعی همان سه قطره خون بود. این حرکت، از فریاد به اندیشه تغییر یافت. با این همه این حرکت، از آفات و انحرافات به دور نماند. تاریخ دانشگاه نشان می‌دهد، حرکت‌های دانشجویی همیشه در میان دو قطب زیسته‌است: جست‌وجوی حقیقت و مراقبت از اخلاق. دوام نمی‌آورد.

از این دو فراموش شده، فاجعه رخ داده‌است! جلوه‌های از این معضل، در زیست اجتماعی و سیاسی دانشگاه در سالیان اخیر مشاهده شده‌است. ■ **دانشگاه در عصر رسانه و فحجازی** دانشجوی امروز در دنیایی زندگی می‌کند که اعتراض با دیوار و شعار سنجنیده نمی‌شود، بلکه با پست و تاز نشر معنا می‌یابد! فضای مجازی، آن میدان تازه گفت‌و گوست. در این جهان بی‌واسطه اما خطر فراموشی نیز بزرگ‌تر است. مسئله اصلی امروز، نه نبود آگاهی بلکه تراکم واقعی یا ظاهری آن است. در سبیل بی‌پایان اطلاعات، وجدان دانشجویی در معرض انجماد قرار می‌گیرد! یاد آن سه قطره خون، در درست در همینجا کار کرد دارد: باز گرداندن گرما به وجدان‌های سرد شده. آنان یادآورند که هر دانشجو در هر زمان، باید فاصله خود با درد جامعه را اندازه بگیرد. دانشگاه اگر نتواند درد مردم را دریابد، به کار گاهمدرک‌سازی بدل خواهد شد، اما وقتی آن را درک می‌کند، به همان نقش تاریخی خویش بازمی‌گردد؛ وجدان بیدار جامعه. در قرنی که خبر و تحلیل در ثانیه تولید می‌شود، دانشجوی باید به تفکر عمیق باز گردد؛ به لایه‌دوم معنا، به فقهی که از جنس تأمل است نه واکنش. اگر در گذشته در برابر بیگانگی سیاسی مقاومت می‌کرد، امروز باید رویاروی بیگانگی فرهنگی بایستد؛ یعنی در برابر تبدیل انسان به «داده» یا پاداری نماید.

دانشجوی امروز در دنیایی زندگی می‌کند که اعتراض با دیوار و شعار سنجنیده نمی‌شود، بلکه با پست و تاز نشر معنا می‌یابد! فضای مجازی، آن میدان تازه گفت‌و گوست. در این جهان بی‌واسطه اما خطر فراموشی نیز بزرگ‌تر است. مسئله اصلی امروز، نه نبود آگاهی بلکه تراکم واقعی یا ظاهری آن است. در سبیل بی‌پایان اطلاعات، وجدان دانشجویی در معرض انجماد قرار می‌گیرد! یاد آن سه قطره خون، در درست در همینجا کار کرد دارد: باز گرداندن گرما به وجدان‌های سرد شده. آنان یادآورند که هر دانشجو در هر زمان، باید فاصله خود با درد جامعه را اندازه بگیرد. دانشگاه اگر نتواند درد مردم را دریابد، به کار گاهمدرک‌سازی بدل خواهد شد، اما وقتی آن را درک می‌کند، به همان نقش تاریخی خویش بازمی‌گردد؛ وجدان بیدار جامعه. در قرنی که خبر و تحلیل در ثانیه تولید می‌شود، دانشجوی باید به تفکر عمیق باز گردد؛ به لایه‌دوم معنا، به فقهی که از جنس تأمل است نه واکنش. اگر در گذشته در برابر بیگانگی سیاسی مقاومت می‌کرد، امروز باید رویاروی بیگانگی فرهنگی بایستد؛ یعنی در برابر تبدیل انسان به «داده» یا پاداری نماید.

■ **تحلیل مفهومی ۱۶ آذر** ۱۶ آذر نمادی از این اصل است: دانشجوی برابر است با آگاهی و آگاهی‌بخشی. وقتی شجاعت تبدیل به شهادت می‌شود، آگاهی به یک الزام تاریخی تبدیل می‌شود. چنان که امروزه نیز اگر یکی از این دو مؤلفه (آگاهی یا شجاعت) کاهش یابد، ارزش نمادین این روز نیز تضعیف می‌شود. دانشگاه ایرانی وقتی بدین آمد، مدعی بود می‌خواهد علم و مسئولیت را هم نشین سازد. در مدل‌های آرمانی، دانشگاه قرار بود کارخانه تربیت شهروند مسئول



۱۳ آبان ۱۳۵۷: نمایی از درگیری نظامیان با دانشجویان

۱۶ آذر ۱۳۳۲ اما بیش از یک اعتراض سیاسی بود. در ورای گلوله‌ای که شلیک شد و خونی که بر زمین ریخت، معنایی پنهان است که امروزه نیز نفس می‌کشد! کار بردی در هنگی دارد، چه حافظه نسل‌ها با آن تغذیه شده‌است. ما هر سال در این روز و با یاد آن سه شهید، میزان سلامت و وجدان خویش را می‌سنجیم. دانشجوی دیگر فقط مخاطب کتاب و استاد نیست، او آیینه‌دار در دههای جامعه‌است

■ **تغییر پارادایم دانشگاهی**

در گذشته دانشجوی مطالعه می‌کرد، تا نقد کند. امروز اغلب هیجان دارد، تا دیده شود! این تغییر از «تعهد به حقیقت» به «تعهد به دیده شدن»، نشان دهنده نفوذ فرهنگ رسانه و هیجان بر تفکر عمیق است. جامعه‌ای که از درون خود متأثر می‌شود، دانشجوی را نیز به سمت واکنش‌های سطحی و مصرفی هدایت می‌کند. در فرایند این چند دهه اخیر، جامعه شاهد یک جابه‌جایی تاریخی در اولویت‌های دانشگاه بوده‌است: دهه ۳۰ و ۴۰: سنگر مبارزه علیه استبداد و ساختن هویت ملی. دهه ۵۰: تمرکز بر تئوری‌های انقلاب و ایدئولوژی‌های جهان شمول. دهه ۶۰: سنگر ایمان و مبارزه ایدئولوژیک پس از انقلاب. دهه ۷۰: سنگر عقل گرایی، توسعه و بحث‌های راهبردی پس از جنگ دهه ۸۰: خواست آزادی آکادمیک و گشایش‌های سیاسی. دهه ۹۰ به بعد: پراکندگی ذهنی، فرد گرایی مفرط، مهاجرت گرایی و غلبه نوعی درماندگی ساختاری بر آرمان خواهی جمعی. این دگردیسی نتیجه تغییر در فرهنگ عمومی است، فرهنگی که از «عمل» به «احساس» و از «پرسش» به «واکنش» لغزیده‌است. وقتی جامعه درگیر روزمرگی و بقا می‌شود، دانشگاه نیز لاجرم است برای بقای خود در این چرخه، کارکردی صرفاً ابزار ی پیدا کند و از وظیفه‌خاطر وجدان اندیشی دست می‌کشد.

■ **از ۳ قطره خون، تا نشانه بحران!**

دهه‌های پیشین، موسم پرسش‌های دانشجویی بود. پرسش‌ها اما اگر بی‌پاسخ بمانند، به زخم مبدل می‌شوند و دانشگاه را به تحلیل می‌برند. امروز دانشگاه با سه زخم اساسی درگیر است که ریشه در تعریف پیوند میان آرمان‌های آذر ۳۲ و واقعیت کنونی دارد: فقدان امید تاریخی، فقر گفت‌وگوی فرهنگی و انشعاب بین علم و وجدان. یکی از اشتباهات در روایت روز دانشجوی، تقلیل آن به شعارهای سیاسی است. حال آنکه جوهره این روز، یک آموزه اخلاقی است. در آن سه قطره خون، ما با شجاعت اخلاقی روبه‌رو هستیم؛ شجاعتی که از فهم حقیقت می‌آید، نه از هیجان. مقصود دانشجوی در هر زمان، نباید آن باشد که صرفاً اعتراض کند، بلکه باید پیوند حقیقت را به زبان فرهنگ ترجمه نماید. تاریخ ایران پر است از جنبش‌هایی که شور داشتند، اما شعور فرهنگی نداشتند. ۱۶ آذر یادآور می‌شود که اعتراض اگر پشتوانه عقلانیت نداشته باشد، دوام نمی‌آورد. دانشجوی ایرانی باید بداند هویت دانشگاه، نه در ساختمان، بلکه در گفت‌و گوست. گفت‌وگو میان نسلی که می‌آموزد و نسلی که آموخته‌است. این گفت‌وگو زمانی زنده می‌ماند که اخلاقی نشیند از اخلاق گفتن پیشی گیرد. این پدیده می‌تواند، از علل و موجبات ذیل ناشی باشد:

۱- **فقدان امید تاریخی (بحران روایت)** نسل Z دانشگاهی، در برابر آندهای مبهم ایستاده‌است. او اطلاعات دارد اما معنا ندارد در جهانی که همه چیز در یک کلیک خلاصه شده، تاریخ حافظه جمعی کنار رفته و جای آن را محتواهای لحظه‌ای (Contents Ephemerals) می‌گرفته‌اند. این نسل با انبوهی از داده‌های نامربوط روبه‌رو و فاقد یک کلان روایت است، تا بتواند این داده‌ها را به پیوند دهد. امید تاریخی، همان ایمان به امکان یک آینده بهتر و عقلانی‌تر است که خون شهدای ۱۶ آذر آن را تضمین می‌کرد.

۲- **فقر گفت‌وگوی فرهنگی (بحران ارتباط)** دانشگاه از جامعه فاصله گرفته‌است، نه به‌مخاطب مردم است و نه زبان حاکمیت را می‌داند. این بریدگی، یک گسست اجتماعی ساخته‌است. گفت‌وگو در دانشگاه صرفاً نیازمیان استاد و دانشجوی‌باشد، بلکه باید میان دانشگاه و ساختارهای اجتماعی پیرامونش شکل بگیرد. وقتی مر جعیت دانشگاه به مرزهای پُست و لایک تقلیل می‌یابد، عمق فکری از بین می‌رود و دانشگاه به یک جزیره منزوی تبدیل می‌شود که تنها از منظر خود می‌تواند جهان را نقد کند.

۳- **علم بی‌وجدان (بحران اصالت)**

تولید انبوه مقاله و پایان نامه، بدون «مسئولیت فرهنگی» بدل به کاری شده‌است. در واقع، ما به یک «علم اداری شده» دست یافته‌ایم! دانشجویان و محققان برای ارتقای آکادمیک (که خود معیاری برای بقای اقتصادی است) دست به تولید می‌زنند اما پرسش اساسی این است: این علم قرار است چه مشکلی را از جامعه حل کند؟ آن سه دانشجوی خواستند علم به وجدان گره بخورد اما امروز علم تنها عدد است، نه معنا. معادلات علمی اگر نتوانند از رنج انسان حرف بزنند، در بهترین حالت ابزار درد نه روشنگر.

■ **تکرار ر تاریخی، یا فرافکنی فرهنگی؟**

هر گاه جامعه ضربه تاریخی می‌خورد از عمل به تأسف پناه می‌برد! این مکانیسم دفاعی روانی، به جای حل صحیح مسئله، آن را به یک نوحه دائمی تبدیل

روزنامه جوان | شماره ۷۴۶۹

می‌کند! امروزه این آسیب، در دانشگاه به چشم می‌آید. جامعه از سیاست و دانشگاه از مسئولیت خسته شده و هر دو به فضای مجازی، جایی که نقد با شوخی و تحلیل با هشتک جایگزین شده‌است، پناه برده‌اند! فضای مجازی، فضای «واکنش» است، نه فضای «تأمل». دانشجویی که روزی برای اعتراض خیابانی برنامه‌ریزی می‌کرد، امروز در فضای مجازی «آلترناتیو» تولید می‌کند اما این آلترناتیو فاقد قدرت برهم‌زنندگی مثبت است. این همان بیماری تاریخی مردمی است که شکست‌ها را به احساسات بدل کردند. دانشجوی امروز وارث تاریخی است که هنوز غم دارد، ولی آن را هنوز به عمل مبدل نکرده‌است. بازخوانی ۱۶ آذر، یعنی بیرون آوردن انرژی اخلاقی از غصه تاریخی و تبدیل آن به کشش فرهنگی مداوم.

■ **از هیجان شبکه‌ای، تا وجدان علمی**

در عصر شبکه، صدای دانشجوی بیشتر شنیده می‌شود اما عمق و تأثیر آن به مراتب فرو کاسته‌است. خون‌ها بی‌پلغرم اما پر معنا بودند. امروز پلغرم‌ها بی‌شمارند، اما معنای آندک شده‌اند. هیجان رسانه‌ای، دانشگاه را به سطحی از رفت‌و آمدهای دیجیتال رسانده‌است که گویی مسئولیت فرهنگی تولید بتر و پست است، نه فکر و تحلیل. هیجان، سریع و همگانی اما تحلیل، کند و انفرادی است. دانشگاه، باید فضای پرورش تحلیل‌های عمیق باشد. اگر یک واقعه اجتماعی رخ می‌دهد، واکنش دانشجوی ایده‌آل صرفاً نمی‌تواند به یک توثیت احساسی منحصر شود، بلکه باید یک تحلیل ساختاری ارائه کند که ریشه‌های آن رخداد را در تاریخ و اقتصاد سیاسی ایران ردیابی نماید. وجدان علمی یعنی آن نقطه‌ای که علم، متعهد به انسان و جامعه‌است؛ جایی که پایان نامه فقط جدول و آمار نیست، بلکه پرسش از سرنوشت مردم است. این تعهد علمی، نیازمند یک مدل محاسباتی نیست، بلکه نیازمند نوعی تعهد اخلاقی است. هر چه وجدان علمی کم‌رنگ‌تر شود، سه قطره خون به‌خطرهای مناسب‌تری تبدیل خواهد شد، نه به میراث مسئولیت. این تفاوت میان دانشگاه گذشته و امروز، تفاوت میان «ارزش» و «عملکرد» است. دانشگاه اگر خود را صرفاً ابزار پیشرفت بداند و از اخلاق غافل شود، از نقش تاریخی‌اش در اصلاح فرهنگی ملت فرو می‌افتد.

■ **رواگرهای بازگشت به روح شانزدهم آذر**

برای احیای روح ۱۶ آذر در ساختار دانشگاه امروز، نیازمند برنامه‌ای چندوجهی هستیم که از سطح یادبود به سلاح کشش برسیم. برای رسیدن به چنین نقطه‌ای، می‌توان پیشنهادهای بی‌آدمه را مطرح نمود:

۱- **بازآموزی تاریخ دانشگاه، از روایت تا الگو**

این پیشنهاد نه به درس خشک تاریخ معاصر که به روایت زنده از نقش دانشجویان در باندگی اجتماعی ایران نظر دارد. این رویکرد، به مفهوم مطالعه زندگی فکری و اخلاقی دانشجویان پیشگام است. آشنایی نسل‌های جدید با ریشه‌های وجدان دانشجویی، حق طلبی ۱۶ آذر را زنده نگه می‌دارد و آلوگوسازی را از سیاستمداران، به سوی نخبگان امتحان داده سوق می‌دهد.

۲- **گفت‌وگوی آزاد آکادمیک، بازسازی عرصه**

پرسش باید فضایی بدون ترس از تبعات (نه تنها تبعات سیاسی، بلکه تبعات اجتماعی و فرهنگی)، برای پرسشگری ایجاد شود؛ یعنی همان چیزی که خون آن سه دانشجویی را به جگر خشک ریخته شد. پرسشگری، یعنی مسئولیت. این به معنای نقد سیستماتیک محتوایی است، جایی که دانشجویان بتوانند درباره کیفیت آموزش، ارتباطات بین‌رشته‌ای و اخلاق حرفه‌ای بدون محافظه‌کاری صحبت کنند.

۳- **پیوند علم و مردم**

طرح‌های علمی، نباید در دیوارهای نحیف دانشگاه محصور بمانند. دانشجوی باید نسبت جامعه با فقر، فرهنگ، زبان و محیط زیست را حس کند. پروژه‌های تحقیقاتی دانشجویی، باید دارای مؤلفه‌های «خدمت اجتماعی» و «تأثیر محسوس» باشند. از تملس مستقیم علم با زندگی مردم، وجدان علمی زاده می‌شود.

۴- **ترویج مسئولیت فرهنگی، عبور از شعار به شعور** جنبش دانشجویی، امروز اگر بخواهد خودش را بازسازی کند، باید از شعار به شعور، از هیجان به تحلیل و از احساس به باور برسد. این امر مستلزم تقویت جریان‌های فکری انتقادی درون دانشگاه است که بتوانند در برابر امواج سطحی‌نگر بایستند و مطالبه‌گری را از سطح واکنش‌های لحظه‌ای، به اوج طرح‌های بلندمدت ارتقا دهند.

■ **کلام آخر**

۱۶ آذر تنها موسم یادآوری نیست، دعوت به وجدان است. آن سه قطره خون پیام روشن دارند: اگر مردم خدمت انسان نباشد، به نسیان بدل می‌شود. وجدان فرهنگی اگر خاموش شود، تاریخ تکرار می‌گردد. امروز مسئولیت دانشجوی، نه در سردادن شعارهای سیاسی تکراری، بلکه در دفاع از عقلانیت، امید فرهنگی و احیای پرسشگری است. باید از حافظه تاریخی به مسئولیت علمی رسید، همانطور که سه دانشجوی شهید نشان دادند که دانشگاه می‌تواند طنین وجدان ملت باشد. این یادمان هر ساله، باید به ما یاد دهد که آن خون هنوز الهام‌بخش است؛ چون یادمان، یک علمی بیدار بماند، تاریخ زنده‌است. اگر دانشگاه نتواند وظیفه اخلاقی خود را در قبال جامعه انجام دهد، خود به بخشی از مسئله بدل می‌شود، نه راه‌حل آن. «سه قطره خون» عنوانی نمادین از بیداری فرهنگی ملت است. از آن روز تا امروز، دانشگاه همواره آزمایشگاه اخلاق عمومی بوده‌است. یادمان این روز نه برای تکرار، بلکه برای این سؤال است: آیا هنوز دانشجوی آنقدر مسئول هست که بباید؟ و آیا جامعه آنقدر مسئول هست که صدای او را بشنود؟ اگر پاسخ آری باشد، آن سه نام هنوز زنده‌اند و گرنه، باید دوباره از آغاز حرکت کرد و ساخت!